

در سپیده دم روز دوم ربیع الاول سال ۱۲۹۴ قمری در شهر کربلای معلی حائرا الحسین علیه السلام پا به عرصه وجود می گذارد، نامش را عبدالرحیم می نهند - پدرش آیه الله شیخ عبدالحسین فرزند حضرت آیه الله العظمی محمد حسین صاحب الفصول است که بواسطه تألیف کتاب مشهور "الفصول" در اصول فقه خاندانش به این اسم، مسمی می گردند. وقتی در سن کودکی شعر گفتن آغاز میکند، تخلص شعری خود را به مناسبت مسقط الرأسش، "حائری" برگزیده و به این تخلص افتخار می کند.

در خاندانی با فضیلت و تقوی زاده شده، سنین کودکی و مقدمات تحصیلات را در حوزه علمیه کربلا می گذراند - استعداد ذاتی کم نظیرش او را در عروج به معالی انسانیت و بصیرت، بُراقی راهوار است، لذا به سرعت مراتبی از کمال را پیموده و در حالی که هنوز بسن بلوغ نرسیده^(۱)، کتابهای ذیل را می نگارد:

۱ - هدایة العامه فی اثبات الامامة

۲ - منظومه موجزالمقال در علم دارية

۳ - منظومه ای در بیع فضولی

از همان آغاز نگارش، قلمش در نشر با نفوذ و شعرش همچون آبی روان از چشمه ای سرشار از معرفت جاری می شود.

۱ - زندگینامه عربی نوشته خود آن بزرگوار

در آن شهر نزد اساتیدی چون:

— مرحوم شیخ دانشمند زین العابدین مازندرانی مجتهد زمان خود
 — مرحوم شیخ علامه حاج ملا اسماعیل بروجردی جد مادری خود
 — سیدالفقها، آقا میرزا محمد هاشم خوانساری اصفهانی تلمذ نموده و بهره‌های فراوان میبرد. مرحوم آقا میرزا محمد هاشم خوانساری اصفهانی در سفری از اصفهان به عتبات عالیات با مشاهده استعداد این طلبه کم سن و سال برای تربیتش در همانجا مانده و در مدرسه‌ای که در کربلا تأسیس می‌کند، نه تنها این شاگرد خود را مخصوصاً، بلکه طلاب زیادی را از فیض وجود خود بهره‌مند می‌گرداند.

تا سال ۱۳۱۰ قمری که ۱۷ سال از سنش می‌گذرد از محضر علماء آن شهر استفاده‌های کافی برده و علاوه بر سه کتاب فوق‌الذکر نوشته‌های دیگری از جمله مختصری در اشتقاق و خلاصه‌ای در اعراب و منطق و معانی و بیان حاشیه‌ها بر بعضی کتب و توضیحاتی در اصول فقه داشته است.

در آن سال (۱۳۱۰) سفری به اصفهان می‌نماید که بیشتر اقوام نسبی و حسبی اش، از بزرگان حوزه علمی آن شهر بوده‌اند و مدت ده سال در آنجا رحل اقامت گزیده و به بسیاری از اسرار نهانی و علوم پنهانی - به اندازه‌ای که خدای سبحان مقدر فرموده و راه آنرا آسان نموده بود - دست یافته به اکمال حکمت عملی با ریاضات شرعی می‌پردازد و برای او حاصل می‌شود، آنچه می‌شود و می‌رسد، به آنچه می‌رسد، در حالیکه ظاهراً در آن شهر استادی نداشته است.

شرح حالاتش را در دوره اقامت در آن شهر چنین بیان می‌کند:

شکرلله عشق ما بالا گرفت پیکر جان خلعت والا گرفت
 جلوۀ معشوق گردید آشکار کوری چشم رقیب نابکار

در گذشتیم از همه افسانه‌ها دورگشتیم از همه بیگانه‌ها
 زین سپس ما را بلفظی کار نیست صورت و معنی ماجز یار نیست
 کاشف از معنی بود لفظ ای کیا تا زداید رنگ شک از قلبها
 شمس معنی یقین هرجا بتافت ظلمت شب رفت نور علم تافت
 هر که را علم یقینی آمد بدست کی به برهان و قیاسش حاجت است
 ان الاستدلال من بعد الوصول فهو لغو عند ارباب العقول
 داستان عشق ما پایان رسید دوره معشوقی ما شد پدید
 سال فرخ فام آنرا ای همام فاش گویم دوره شک شد تمام
 فاش تر میخواهی این مصرع شمار جلوه معشوق گردید آشکار^(۱)
 گرچه دامن این سخن بس مبهم است حیرت افزای دل نامحرم است
 لیک بایبگانه مارا کار نیست این سخن را رو بجز بایار نیست
 آنقدر گویم مشو تو بدگمان ان بعض الظن اثم را بدان
 فاش میگویم مرادم مبهم است هم سخن پیچیده و هم درهم است
 هیچ تأویلی ندارد این کلام واگذار و درگذر از این مقام
 ضمن افاده و استفاده موفق به دریافت بیش از سی اجازه روایتی و
 اجتهادی از علماء اعلام و فقهاء کرام می‌شود، گرچه خود معتقد بوده است
 که "علم به تحقیق است نه به تصدیق"

فانما العلوم بالتحقیق تُعرف لا بسارج التصدیق
 در سال ۱۳۲۰ از آنجا به عراق و شهر مقدس نجف اشرف مجمع عشاق،
 رفته و بمدت ده سال در آنجا می‌ماند. در سال ۱۳۳۰ قمری بعلت آشفته‌گی

۱ - از شمردن جمله "شک شد تمام" و "جلوه معشوق گردید آشکار" با حروف ابجد عدد ۱۳۲۰

که سال سرودن این اشعار است بدست می‌آید که ایشان در آن سال ۲۷ ساله بوده‌اند.

و نابسامانی اوضاع کشور عراق طی جنگ بین‌المللی اول دوباره به ایران آمده و در تهران سکونت گزیده و با دختر مرحوم سید صادق طباطبایی رئیس وقت مجلس شورای ملی ازدواج می‌کند.

دربارهٔ احوال خویش در این ایام جملاتی دارد که ترجمهٔ آن بدین شرح است: "به اصلاح نفس خود پرداخته، نه در مجامع آنجا درآمد و نه از سفره و سور آنجا بهره برد. نه دامی برای صید کردن گسترده و نه به قیودش مقید گردید، از خانه بیرون نیامد مگرگاهی، و با کسی به معاشرت نپرداخت. لیکن اصرار زیاد اهالی او را در بعضی شبها برای اقامهٔ نماز جماعت و موعظه بیرون می‌آورد و او نیز به همین دو قناعت کرده، بقیه را برای آنانکه به دنبال آن کارها بودند وا گذاشت و با آنکه گوشه‌گیری را شایسته و جایز نمیدانست لکن از پریشانی احوال اجتماع ناچار به خانه‌نشینی شده و با همین کناره‌گیری و تنهایی پایهٔ برادری را در میان مسلمین تجدید و بوقوع اتحاد و یگانگی امکان آنرا ثابت و حجت را بر آنان تمام نمود."

در سال ۱۳۴۵ قمری به قصد زیارت خانهٔ خدا و تربت رسول اکرم (ص) و چاره‌اندیشی در مورد رفع تخریب و تحقیر قبورائمه هدی در بقیع که چندی پیش صورت گرفته بود و برای پیشگیری از توهینات فراوان نسبت به ایرانیان بلکه همه شیعیان توسط دولت سعودی، سفری به عربستان می‌کند. در آغاز سفر، به سوریه رفته و ضمن زیارت قبر حضرت زینب کبری (س) با محمد عبدالرواف سفیر سعودی در دمشق و محرم راز و نماینده شخص شاه عربستان ملاقات و تضمین‌های کافی از امنیت این سفر تاریخی و خطیر دریافت داشته، از آنجا بطرف مکه مکرمه عزیمت می‌نماید. ورودش را از قبل به پادشاه خبر می‌دهند، مورد تکریم و احترام فراوان واقع می‌شود ولی چون رؤیت هلال بین شیعه و سنی مورد اختلاف

واقع می‌شود به شاه پیغام می‌فرستد که باحجاج ایرانی به تنهایی وقوف عرفات را انجام خواهد داد. این امر برای اولین بار در تاریخ حج مورد موافقت قرار می‌گیرد، اما بعداً رویت هلال ماه به ایشان نیز ثابت شده و همگی با سایر حجاج موقف را متفقاً انجام می‌دهند، در عرفات نماینده‌ای از جانب شاه مراتب خوشوقتی پادشاه را از این اتحاد به ایشان ابلاغ و بحق موقف جدا - برای ایشان، اگر اختلاف باقی می‌بود - تأکید مجدد میکند. بعد از مراجعت از مناسک، در مکه دعوتی از سوی شاه از او در قصر مکه بعمل آمده و در حضور جمع کثیری از اعظام دینی و دولتی طی مذاکرات مفصل در دو جلسه به اخذ سند رسمی از شاه می‌شود که در آن به تکریم قبور ائمه علیهم‌السلام در بقیع و احترام به آن حضرات (ع) تصریح می‌شود و اینکه احدی را از زیارت آنها منع نکنند و اجازه کشیدن دیواری بدور قبرستان، جهت محافظت صادر می‌شود و موافقت شفاهی نسبت به تجدید بنای قبور بنحوی که مخالف باورهای اهل تسنن نیز نباشد بعمل می‌آید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الملك الحاج والشيخ الفاضل

ديوان جلال الملك

عدد
[١٠٤]

دخول

سنة ١٣٥٥

من عبد العزيز ابن عبد الرحمن الفيصل الى حضرة الفاضل المحترم الشيخ عبد الرحمن صاحب الفصول
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته وبعد فاننا نؤكد لكم ان القبة النبوية لم يسر احد بسوء ولم يخطب بنا
قطر ان يسر بسوء وان للرسول صلى الله عليه وسلم حرمة لدينا لا تدلنا حرمة امام اهل القبور
وما يتعلق بها من البناء فنحن كما اخبرناكم متبعون لا مستدعون ونحن مستعدون للنزول على حكم علماء المسلمين
من جميع المذاهب . واما عند ذلك فننظر فيه وسنأمر بتنظيف القبور وتبوية ما لم يوفرها التبوية
الشرعية مع اقامة سور عليها للحفاظ من الدنس . ونحن نؤكد لكم ايضا اننا لا نمنع احد من زيارة القبور ما دام
الزائر يتبع في زيارته الطريقة الشرعية والآداب الدينية وقد امرنا بتحرير هذا التشريع على الملأ لهذا التزم
ببانه والله يحفظكم

بسم الله الرحمن الرحيم

مملکت حجاز و نجد و ملحقات آنها

قصر سلطنتی شماره ۱۱۰۲ - تاریخ ۳۰ ذیحجه سال ۱۳۴۵

از عبدالعزیز پسر عبدالرحمن به حضرت فاضل محترم الشیخ عبدالرحیم

صاحب الفصول

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

و بعد ما تأکید می‌کنیم که قبه پیغمبر را احدی به بدی مس ننماید و چنین چیزی هرگز بخاطر ما خطوط نکرده که آنرا به بدی مس نمایم و برای پیغمبر نزد ما احترامی است که با هیچ حرمتی برابری نمی‌کند. اما مسائل قبور بقیع و آنچه متعلق به آنها است از بنا، پس ما چنانچه بشما خبر دادیم تابع شریعت اسلامیم نه اهل بدعت، و ما آماده‌ایم که اوامر علماء مسلمین را از هر مذهب که باشد محترم بشماریم، و اما راجع به مذاکرات دیگر، بزودی نظر خود را برای شما بیان خواهیم کرد و امر خواهیم کرد که قبور بقیع را نظیف نموده و تسطیح کنند، مطابق آنچه در شرع جایز است با کشیدن دیواری در اطراف آن که از پلیدی حفظ شوند و برای شما تأکید می‌کنیم که ما هیچ کس را از زیارت قبور بقیع منع نمی‌کنیم، اگر زائر در زیارت خود متابعت شریعت و آداب دینیه بنماید، و امر کردیم بتحریر این سند تا شما آنرا برای مردم منتشر کنید، این بود آنچه لازم بود بیان آن و خدا حافظ شما باشد. مهر و امضاء^(۱)

۱ - علت اشاره و تأکید بر احترام قبر رسول الله (ص) این است که شایع شده بود آل سعود قصد دارند پس از تخریب قبور بقیع، اقدام به تخریب قبر رسول الله (ص) نیز بنمایند که این موضوع هم مورد گفتگو قرار می‌گیرد.

پس از دریافت این سند، خود اقدام به احداث دیواری به دور قبرستان بقیع نموده، صورت قبور ائمه هدی (ع) را بالا آورده و اجازه زیارت برای عاشقان آن قبور طاهره دریافت می‌کند.

در مراجعت مورد استقبال علماء حوزه علمیه نجف واقع شده و علاقه‌مندان، به یمن دریافت این سند تقاضای برقراری جشن و سرور و تعطیل عمومی از ایشان می‌کنند. از علماء همراه در این سفر تاریخی مرحوم آیه‌الله بروجردی (رض) بوده‌اند که بعداً بمقام مرجعیت تقلید رسیدند.

سند به محضر علماء وقت عرضه شده و تقاضای تعقیب و تأمین بودجه کافی برای مرمت قبور می‌شود، ولی متأسفانه به عللی که معلوم نیست، اقدامی صورت نگرفته قبور به همان صورت تا امروز باقی می‌مانند.

در سالهای بعد، باز هم زوار ایرانی مورد اذیت و آزار عمال سعودی واقع می‌شوند که اجراء سند بارها از طرق دیپلماتیک توسط ایشان تعقیب می‌گردد. نخست در همان سال در روزنامه اطلاعات چاپ تهران به اطلاع عموم رسیده و طی نامه‌های متعدد من جمله طی نامه‌ای به "آقای جم" سفیر وقت ایران در لندن تماماً للحججه رونوشت سند ارسال و تقاضای پیگیری شده و سواد کلیه مکاتبات و سند ملک سعود را به جامعه‌الازهر مصر ارسال می‌دارند.

تماسهای دیگری با دربار سعودی از جمله مکاتباتی با محمد عبدالرواف بعمل آمده و نامبرده در پاسخ یکی از مکاتیب جملاتی دارد که ترجمه آن بشرح ذیل است:

ای کاش علماء اسلام همه متفق می‌شدند بر پیمودن این راه مستقیم و کوشش می‌کردند برای تأمین این مقصد عالی شما، در این صورت البته

حال مسلمین بهتر و خاطرشان آسوده تر می‌گردید، اما چاره نداریم الا اینکه بگوییم - انالله و انا الیه راجعون - لکن برای ما وجود امثال شما که اهتمام در حفظ ناموس اسلام دارید تسلی بزرگی است، از خداوند مسئلت می‌نمایم که شما را در آنچه قصد کرده‌اید در ایجاد دوستی و مودت و اتحاد مسلمین نصرت دهد...

در سال ۱۳۴۷ سفری دیگر بحکم استخاره از طریق جبل به سوی خانه خدا می‌کند و از میان طوایف مختلفی می‌گذرد که همگی از متعصبین اهل تسنن و شدیداً مخالف شیعه‌ها بودند و در تمام طوایف و قبائل بین راه یک یک توقف و با علماء آنها، که اغلب حتی ریختن خون شیعه‌ها را، حلال می‌دانسته‌اند، ملاقات کرده بحث و گفتگوها نموده و تخم مودت در قلبهای یکایک آنها می‌کارد تا به مقصد برسد.

در مکه مصرانه خواستار اجراء متن سند به صورت کامل می‌شود که باز هم قولهای مساعد دریافت می‌دارد.

در سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۸ قمری باز هم بمقصد زیارت خانه خدا از خانه و کاشانه خود هجرت می‌نماید ولی در مدینه، فسخ عزیمت نموده به زیارت قبر نبوی (ص) قناعت کرده به وطن باز می‌گردد.

در سال ۱۳۴۹ مسافرتی به قم کرده و ۳ سال در آن شهر اقامت و نماز جمعه را در آن شهر برپا می‌دارد. سپس به خواهش برادران اراکی، به آن شهر رفته و یک سال در آن شهر اقامت می‌گزیند.

در سال ۱۳۵۴ به تهران مراجعت نموده و بقیه عمر را در تهران می‌ماند. از تألیفاتش که بعضی از آنها پیشاپیش، مذکور افتاد می‌توان کتب و رسائل ذیل را نام برد:

- ۱- هدایة العامه فی اثبات الامامة
- ۲- منظومۀ موجزالمقال در علم درایه
- ۳- منظومه‌ای در علم رجال
- ۴- منظومه‌ای در بیع فضولی
- ۵- غنائم التبیان، مقدمه‌ای در تفسیر قرآن
- ۶- رسالۀ در بیع وقف
- ۷- ودایع الاسرار و بدایع الاخبار
- ۸- بدر التنجیم در تنظیم تقویم
- ۹- حی بن یقظان^(۱)
- ۱۰- تقریرات و اصول فقه شیخ زین العابدین مازندرانی
- ۱۱- تقریرات و اصول فقه شیخ ملا اسماعیل بروجردی
- ۱۲- تقریرات و اصول فقه آقا میرزا محمد هاشم خوانساری اصفهانی
- ۱۳- کنوز الرموز در معارف علمی و عملی
- ۱۴- مشرق الانور منظوم فارسی
- ۱۵- دیوان قصائد و غزلیات
- ۱۶- جامع الشتات فی جمع المتفرقات
- ۱۷- بدایع الاحکام فی شرایع الاسلام (شرح شرایع مرحوم محقق)
- ۱۸- رساله‌ای در احکام ساکنین نواحی قطبی
- ۱۹- حکم تشریح احکام دین (در رد بر تصوف)
- ۲۰- رساله‌ای در افضلیت صلوة بر ذکر، برخلاف عقاید متصوفه که با

۱- نقل کامل داستان با پاره‌ای از یادداشتها برآن. این متن کاملترین و مشروحترین متنهای موجود مربوط به حی بن یقظان است.

کتاب بالا در یک مجلد چاپ شده است.

۲۱- رساله‌ای در وجوب عینی نماز جمعه

۲۲- نهج البصیره، مجموعه نامه‌های آن مرحوم به دوستان که بعداً

جمع آوری و چاپ شده است.

از کتابهای فوق بعضی چاپ شده و برخی نیز همچنان به صورت دستنویس آن مرحوم باقی مانده است.

از اقدامات مهم مشارالیه در موقع اقامت در تهران، اقامه نماز جمعه بوده است که نخست در یکی از مساجد محلی و از آن پس در مسجد شاه سابق (که امام جماعت مسجد شاه را به اقامه نماز جمعه تشویق نموده و خود با او نماز جمعه گزارده و این سنت واجبه را تثبیت می‌نماید).

در تحقق این یقین که همه بدبختی‌ها و نابسامانیهای جامعه اسلامی، بلکه جهانی از تشمت و تفرقه ناشی می‌شود و یگانه درمان این درد، اتحاد و یگانگی است، در سال ۱۹۴۴ میلادی (حدود ۱۳۲۳ شمسی) در اوج جنگ جهانی دوم و ویرانگریهای نکبت‌بار آن، به انتشار چهار مقاله به نام، "دعوت بشر به یگانگی" اقدام می‌نماید که خود مقالات و شرح آنها در صفحات بعدی خواهد آمد.

مقاله اول، در همان موقع از رادیو تهران خوانده شده، در پاره‌ای از روزنامه‌های آن روز منجمله: روزنامه اطلاعات، آیین، خرد و پرچم اسلام چاپ می‌شود و تجزیه و تحلیلاتی صورت می‌گیرد.

همچنین مقاله اول در سال‌های بعد به زبان انگلیسی ترجمه شده به کمیسیون جهانی حقوق بشر و سازمان ملل متحد که بعد از پایان جنگ جهانی دوم در آغاز کار خود بود، همراه نامه‌ای به تاریخ ۱۹۴۶/۶/۱۴ به سفیر وقت آمریکا در تهران و در تاریخ ۱۹۴۷/۲/۲۶ به ترومن رئیس

جمهور وقت آمریکا و در همان تاریخ همراه نامه دیگری مستقلاً" به کمیسیون حقوق بشر ارسال می‌گردد.

هنگام اقامتش در تهران و از آن پس در پاره‌ای دیگر از شهرستانها منجمله قم، اراک و مشهد جامعه اخوان اسلامی را براساس اخوت اسلامی تأسیس می‌کند.

برداشت او از اخوت اسلامی برداشتی کاملاً نو و بی سابقه است. او اخوت اسلامی را یگانه و بهترین وسیله تشکل مردمی جامعه دانسته و این تشکل را خمیرمایه حرکت جمعی جامعه برای سازندگی مادی و معنوی می‌داند. برای تحقق این منظور برادران جامعه را پس از عقد اخوت و تصدیق صلاحیت اخلاقیشان توسط دو نفر از افراد خوشنام در گروههای ۱۵ نفری در محلات، دورهم جمع کرده و براساس یک اساسنامه و نظامنامه مدون، اساس آنها را به راستی و درستی پی‌ریزی و برنامه تربیتی آنها را: تهذیب اخلاق، تحکیم ایمان و تقوی قرار می‌دهد.

اداره جلسات را به عهده خود افراد قرارداده و ناطق هر جلسه فردی از افراد همان جلسه بی هیچ شرایط مخصوصی می‌باشد. ناطقین جلسات محلی هر هفته یک بار در مسجدی در هر شهر دور هم جمع شده و با اعضاء سایر جلسات معارفه و تبادل نظر نموده و برادران هر شهر با مکاتبه و تلفن با برادران سایر شهرها ارتباط برقرار می‌کنند. در حالیکه باتوصیه‌های مکرر (مجموعه جامعه اخوان اسلامی، ونه فردفرد افراد جامعه را) به عدم دخالت در سیاسیات ترغیب می‌کند (تا فاز قدرت طلبی به این فعالیت مردمی داده نشود) یک تشکیلات مردمی مستحکم براساس راستی و درستی پی می‌ریزد. حق نظر را برای کلیه افراد نسبت به یگدیگر در امور ظاهری و لزوم قبول نصیحت و اصلاح خود را از طرف مقابل، از شرائط

حتمی برای عضویت می‌شمارد، تا بدینوسیله صحت و سلامت اعمال و رفتار افراد - بدون حق تجسس از زندگی خصوصی اشخاص - حفظ شود. طی یک دعوت نامه مفصل، همه مسلمانان شهرهای مختلف را برای شرکت در این تشکل بزرگ و اتحاد و یک‌پارچگی ملی فراخوانده و در ضمن آن مینویسد: و از آنجا که دین مبین اسلام تا یوم‌القیام برقرار و خدایش حافظ و نگاهدار است، البته باید برای این دو درد - ضعف اسلام و ذلت مسلمین - دوائی، و از برای این دو مرض شفایی باشد، و امام زمان صلوات‌الله علیه‌گرچه دواى تام و شفاء تمام آنهاست در موقع ظهور، اما تکلیف از همه ما ساقط نیست در غیبت آن حضرت، بلکه بعلت این سهل‌انگاریهاست که در غیبت است (و عدمه منا،...) اگر مسلمانان امروز در مقام چاره‌جویی برآمدند از این سستی و پستی نجات یافته و شرافت این چاره‌ساز را در دنیا مایه عزت و افتخار و یادگار روزگار خود قرار داده و در آخرت رستگار شوند و الا به نکبت و عقوبت دارین مبتلا گردند و این سعادت نصیب آنان گردد که در این مقام برآیند... و اعلامیه را با این جملات ختم میکند: امید است انشالله تعالی عنقریب تمام مسلمانان به حیل‌الله معتصم شده و عموماً به نعمت تألیف الهی بار دیگر متنعم گردند و به برکت این نسخه اخوت اسلامی، از ام‌الامراض تفرقه شفا یابند و لاحول و لاقوة الا بالله.

با اینکه در آن زمان علماء اسلامی، کمتر توجه به زندگی روزمره مردم داشته و اغلب به اشتغال تدریس درسهای فقهی و حل مسائل دینی اکتفا می‌کردند، او را عقیده براین بود که بعد از نماز، آنها هم به جماعت و در مساجد، اصلاح امور اقتصادی مردم و جامعه بطور کلی دومین بال پرش و حرکت جامعه است لذا در نامه‌ای می‌نویسد: **كالم عى** **لليلة** معارف احكام اسلام است باید به مقتضای اسلام، مربی مسلمانان باشد و چنانچه اسلام

مصلح معاش و معاد هر دو است کما قال الامام الصادق علیه السلام: لیس منا من ترک الدنيا للاخرة و لیس منا من ترک الاخرة للدنيا: (از ما نیست کسی که دنیا را برای آخرت ترک کند و از ما نیست کسی که آخرت را برای دنیا ترک نماید)، عالم باید مصلح کل باشد و مسلمانان را به محاسن اعمال و اخلاق و حقیقت پرستی و نوع دوستی و رعایت نظام جامعه بشر و مراعات مصالح یکدیگر و قیام به انواع مکاسب و صنایع و حِرَف مشر و عه تربیت و ترغیب کند، نه فقط، به تحقیق جمله ای از مسائل فرعی اقتصاد نماید، اگرچه این امر هم بسیار محترم و جلیل القدر و مورد احتیاج و محل ابتلاء عامه است و احدی را غناء از آن نیست - اجتهاداً یا تقلیداً - ولی متصدی مخصوص آن، مصلح جزء است نه مصلح کل، و نماینده بعضی از مراتب اسلام است نه نماینده تمام آن. (از نامه هشتم کتاب نهج البصیره)

در مورد سعی و کوشش برای اصلاح اقتصاد جامعه و تشویق و ترغیب به کار و کوشش، آنچنان اصرار و ابرام می کند که عده ای او را متهم می کنند براین که نظر ایشان جلب رضایت عامه به سوی خویشتن است، از این جهت در نامه ای به یکی از برادران می نویسد:

.... اما سطوری که متعلق به مصالح معاشیه است - یعلم الله که - نه برای جلب توجه و مساعدت در مقاصد دنیای مردم است، بلکه قیام به مصالح نوع را کاملاً از معارف حق اسلام می دانم و احکام محکمه عبادات و معاملات را برای حفظ سعادت بشر و نظام دنیا می دانم و معاد را نتیجه معاش می شناسم - ان خیراً فحیراً وان شراً فشرراً - و به تعبیر آخر، دین کامل اسلام را صاحب دو چشم می بینم که بچشمی توجه به مصالح عالم طبیعت دارد که اسرار مودعه در آن کاملاً ظهور کند و به نهایت کمال خود برسد و شاهد آن تودیع، کشف این اسرار است در دماغ انسان، و به چشمی توجه به عالم حقیقت دارد که نتیجه و

حاصل از این طبیعت است، لذا فرمودند: "لیس منا من ترک الدنیا للآخره و لیس منا من ترک الآخره للدنیا" (از نامه ۳۳ همان کتاب).

برای اصلاح کسب و کار مردم تطبیق آنرا با موازین اسلامی لازم دانسته و توجه مردم را به مقصد اصلی از کسب و کار جلب می نماید.

وظیفه کسب: پس از تعلیم گرفتن مسائل لازم آن که (الفقه ثم المتجر - اول مسائل بعد محل کسب - خیر) باید مطلقاً کسب را سبب روزی و منشاء ارتزاق خود ندانند بلکه آنرا وسیله و واسطه هم قرار ندهند (وفی السماء رزقکم و ماتوعدون - روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است - قرآن) و لیکن چون از افراد جامعه بشر است، چنانکه سایر افراد به مصالح معاشیه او قیام می کنند، باید او هم به بعضی از مصالح آنها اقدام نماید و الا تضییع حق مردم نموده است و خود را بار بار بر آنها کرده و خداوند متعال دشمن می دارد بنده ای را که بار خود بر دیگران نهد و زحمت خود بر دیگران دهد و چون به این نکته التفات کند و مقصود از کسب را بیابد در مکاسب خود مقتصد شود و معاملات خود را صرفاً برای مصالح عباد قرار دهد، از هر غل و غش برکنار و از هر تقلب به دور، سودایش بی زیان، سودش بی پایان، مصداق الکاسب حبیب الله شود، نه به درد چه کنم گرفتار و نه به علت خسران دچار گردد (از نامه اول همان کتاب).

با اینکه هرگونه گفتگوی دنیایی رادر جلسات دینی ممنوع می دانست ولی جزو اساس و نظام تشکیل جلسات: بحث و ترغیب در اطراف محاسن و اقدام به معاملات اسلامی و لزوم قیام به مصالح معاشیه از تأسیس شرکتها و بانکها و اخراج معادن و ایجاد صنعتها و کارخانه ها را لازم دانسته است. توجهی به این مطلب که تحریر اساس و نظام مزبور که در آن تأسیس بانکها از جمله سفارشات است، احتمالاً حتی پیش از تأسیس بانک سپه یا در

آغاز تأسیس آن می‌باشد که دقت و عمق نظر او را در مسائل اقتصادی ثابت می‌کند. در همین راستا با تنظیم اساسنامه‌ای بسیار دقیق، یک شرکت سهامی در تهران تأسیس کرده و برادران را تشویق می‌کند که با خرید سهام آن، در محلات مختلف مغازه‌های متعدد در انواع صنوف کسبی تشکیل بدهند تا بدین وسیله نماینده حسن تربیت اسلام و یک اقتصاد سالم در بازار و محلات و در عین حال یک پشتوانه مالی برای جامعه اخوان اسلامی باشد. در نامه‌ای به یکی از علماء مینویسد:

... این است که مدتهاست در مقام تأسیس شرکتی مخصوص هستم که کفایت احتیاجات مشروع عامه را بنماید و فتح این باب کند و راه این مقصود گردد و نماینده حسن تربیت اسلام در قسمت معاملات باشد و بحمدالله و حسن توفیقه فی الجمله موفقیت حاصل شده و انشاءالله نظامنامه آن ارسال میشود. (از نامه ۳۳ تاریخ تحریر ۱۳۴۸ ق)

پس از تنظیم اساسنامه شرکت و تشکیل آن در نامه دیگری می‌نویسد:

چنانچه از برکات اخوت اسلامی تأسیس شرکتی است که چندی به عنوان "شرکت اخوان اسلامی" برقرار شده است و مشتمل است بر شعبه‌های بسیاری، دو شعبه آن فعلاً در بازار دائر است، یکی سَقَط فروشی و یکی بنکداری و انشاالله تعالی در هر صنف شعبه‌ای از آن دایر خواهد گردید و صورت آنها از این قرار است که تمام هیئت مؤسسه و دکاندارها حتی شاگرد، همه عادل شرعی و ثقه میباشند که با یگدیگر نماز جماعت می‌کنند و از آن معلوم می‌شود که کیفیت معاملات این اشخاص به چه نحو خواهد بود و این دکانها در بازار دو اثر بزرگ خواهد داشت، یکی آنکه صورت مکاسب و معاملات اسلامی را به درستی و صحت نشان می‌دهد که دیگر بیگانگان نگویند که بازار مسلمانان خراب و بازار اسلام فاسد است. و بر همه معلوم

شود که اینست بازار اسلام نه آنچه از پیش بوده است، دوم این دکانهای شرکت عملاً تربیت می‌کند اصناف کسبه را انشاءالله تعالی (کونوا دعاة الی انفسکم....) و این شرکت در قسمت معاملات اسلام رکن دوم مقاصد اصلاح و جناح ثانی ارتقاء است. (نهج ۳۵ هان کتاب)

منظور از تأسیس و تشکیل شرکت همانطور که در بالا اشاره شد، تأسیس مغازه‌های متعدد در محلات مختلف شهر بود - که در چهارچوب یک شرکت - توسط افراد خود جامعه از کارفرما و کارگر در واحد صنفی اداره شده و هر کدام از کارفرمایان و کارگران واحدها (استاد و شاگرد) کاملاً بهم ثقه بوده، بطوریکه بتوانند در نمازهای واجب بهمدیگر اقتدا کرده کم کم هم کسب صحیح اسلامی را عملاً و قولاً به مردم و اجتماع تعلیم بنمایند و هم مقاصد و اهداف جامعه اخوان اسلامی، بدینوسیله بتوانند با همه اجزاء در معرض معاینه همه افراد قرار گیرند.

از اقدامات دیگر اقتصادی او پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت است که توسط مرحوم سید محمد امامی، امام جمعه وقت تهران که رفت و آمدی با دربار داشت پیغام و پیشنهادی به رضاخان ارسال نموده بود، به این ترتیب که "این نفت و صنعت آن که خون این ملت است نباید در دست خارجی باشد. لذا پیشنهاد می‌کنم که یک شرکت سهامی با سرمایه و شرکت کلیه افراد ملت ایران که شناسنامه بنام آنها صادر شده است یا بعداً بشود، تشکیل و کلیه آحاد ملت اعم از شهری و روستایی با پرداخت هر یک ده تومان و خرید یک سهم در آن سهام و شریک باشند. کسانی که قادر به پرداخت ده تومان نباشند دولت بصورت قرض الحسنه از طرف او پرداخت و بعداً از منافع حاصله و به تدریج دریافت نماید و کلیه اداره این صنعت بدست مدیران ایرانی منتخب مردم باشد بدین ترتیب این صنعت

حیاتی مملکت، بنام ملت، برای ملت، با سرمایه ملت و به دست منصوبین ملت اداره و منافع حاصله از آن بخود ملت پرداخت یا در مصالح عامه صرف شود."

ظاهراً این اولین پیشنهاد ملی کردن نفت بود که در تاریخ صنعت نفت ایران مطرح می‌گردید. ولی با تسلطی که بیگانگان در صنعت نفت و منافع سرشار آن داشتند، البته هیچگونه عملی صورت نگرفت.

در مورد وجوه شرعی از واجب و مستحب، رسم معمول را در اجتماع که همه در نزد علماء یا افراد خاص جمع شوند، توصیه نمی‌نمود، و تأکید می‌کرد که این وجوه از خمس و سهم امام (ع)، به دست خود مؤدیان پس از آگاهی از دستورها و مسائل شرعی و بیشتر به صورت صندوقهای قرض الحسنه به مستحقین شرعی و حتی الامکان بصورت وام داده شود، تا آنها را در حالیکه کمبودهای زندگیشان تأمین و چرخ اقتصادیشان به گردش درمی‌آید، افرادی عاطل و باطل و مفت‌خور و کلاش‌بار نیآورده، بلکه موظف شوند با کار و کوشش وجوه دریافتی را بازپس دهند تا هم خود زنده شوند و هم باعث انتقال این وجوه به دیگران گردند.

البته در صورت عدم توانایی بازپرداخت، از مطالبه، صرف نظر شود. و خود از قبول هرگونه وجهی از هر بابت ولو بصورت امانت خودداری می‌کرد.

در مورد اداره و حکومت بر جامعه معتقد به یک حکومت کاملاً مردمی بود که با اکثریت آراء برگزیده شود.

در کتاب "حکم تشریح احکام دین (صفحه ۱۱)" در این مورد مطالبی دارد که تلخیصی از آن گویای نظریات بلندش در این مورد است:

.... و اگر در نظام ملتی اختلال و علتی یافت شود یا به سبب نسخ احکام آن

ملت است به مقتضیات وقت و یا به علت دستِ بازی رؤساء خود غرض است که اقتصار نمایند، برای خود در امور عامه، که اصول دیانت بمقتضای حق اشتراک است شماره^(۱)، اتفاق^(۲) آراء ملت را در آن مدخلیت داده است. یا تصرف کنند در حقوق خاصه ملت بمیل و هوای خود بدون بیم از تبعاتیکه شریعت بر آن مرتب نموده است و دانا داند که نفوذ این گونه رؤسا از جهالت ملت است نه قصور قوانین دیانت، مثلاً... شریعت از برای رؤسا حدودی مقرر فرموده....

اولاً: نفوذ حکم رئیس را مقید کرده بموافقت با قانون دیانت.

ثانیاً: عدالت و تسویه میان قوی و ضعیف ملت را برای او حتم فرموده.

ثالثاً: مسئولیت رؤسا را به منتها شدتی قرار داده.

رابعاً: مجازات آنها را به صعبتترین عقوبتها مقرر داشته....

و از برای ملت نیز حقوقی مقرر نموده است که بتوانند حفظ نمایند حقوق حریت خود را از تطاول رؤسا و منع نمایند دستِ بازی اغراض آنها را:

۱- حق نظارت

۲- حق تنقید

۳- حق تنکیب

و این حقوق از وظائف امر به معروف و نهی از منکر است که دو فریضه بزرگ دین و ثابت است بر تمام افراد متدینین با رعایت شرایط مقرر آن... پس اگر ملتی از جهالت در احقاق حق خود سستی و ناتوانی کند و رئیسی به این سبب از حدود خود تجاوز و تعدی نماید، البته آن گناه ملت خواب است، نه جرم سنت و کتاب.

۱- حق شرکت کلیه مردم در شور

۲- همراهی

خودکامگی و استبداد را برای هر فرد و در هر مقام مذموم دانسته و در هر فرصتی به انتباه و بیداری دیگران می‌پردازد. در نامه‌هایش به دوستان مکرراً از این سم قاتل فرد و جامعه نام برده و اظهار می‌کند.

منشأ تفرقه‌های مذمومه که کار اسلام و اسلامیان را به اینجا رسانید، همانا تعینهای مذمومه بود که هر فرقه در مقام اثبات تعین خود ونفی دیگران مجادلات و مخاصمات قولی و فعلی کردند و قهراً از جامعه بزرگ اسلامی جدا و به اسمی مسمی شدند (از نامه سوم کتاب نهج البصیره)

.... عزیز من ائمه دین و اولیاء حق علیهم السلام خلق را دعوت به خدا کردند نه به خود، و به توحید خواندند، نه به شرک (نامه ۱۴ همان کتاب)

.... سم قاتل انسانیت تعین است، لباس شهرت برای تعین حرام گردید، و گرنه همان عبا و رداست. پس انسان باید حتی الادراک در اعمال عبادی و عادی خود مراقب باشد که مبتلا به این زهر کشنده نگردد. (نامه ۳۹ همان کتاب)

در تمام مجاری عملی به آن (اخوت اسلامی به عنوان مابه‌الاجتماع به شرحی که گذشت) مطلقاً زمام عمل‌کنندگان بدست قائد خود غرضی واقع نشود که تواند باز به اسم اسلام‌خواهی ملت را آلت کار قرارداده آنها را بی‌اختیار بطرف مقاصد باطله سوق دهد - بلکه تمام افراد در تمام احوال زمام خود را بدست داشته بعلاوه حق نظر بر دیگران هم دارند. (نامه ۵۲ همان کتاب) ... و البته خاطر شریف توجه دارد که از تقوّم مجامع به خود ایجاد حس و حرارت در افراد می‌شود و معارف اسلام و مملکت توسعه می‌یابد. و تعین شخصی - در غیرانبیاء و اوصیاء آنها - موهومی است باطل، مدار فقط بر تعین وضعی است به اعتبار علم و معرفت در هر شخصی که باشد و این تعین شخصی تیر سه شعبه است که به یک شعبه آن متعین هلاک می‌شود دیناً و دنیا (دشمن طاووس آمد پُر او). و به شعبه دیگر حقوق دیگران و استعدادات آنها ضایع میشود و به شعبه

سوم حق علم و معرفت که مدار است از بین می‌رود. و از این تعیین شخصی است که هرکه هرچه کرد همراه خود برد و چیزی برای اسلام باقی نگذاشت واعظ رفت و جمعیت پنجاه و شصت ساله خود را همراه برد. رئیس رفت و اتباع و مرئوسین چندین ساله را با خود برد. (از نامه ۳۲ کتاب نهج البصیره) آن بزرگوار با وجود اینکه بیش از ۳۰ اجازه اجتهاد از علماء بزرگ داشت هرگز به نوشتن رساله عملیه اقدام نکرد - گر چه تقلید صحیح و مراجعه به علماء عاملین را جایز دانسته و به دوستان طی نامه‌های خود توصیه کرده است ولی مطلقاً از تقلید کورکورانه منزجر بوده و بصیرت و بینایی را در امر دین در هر مورد لازم می‌دانست و هیچ کس را به تقلید از خود نخواند: حتی آنکه با شدت اصرار و کثرت ابرام از مؤمنین در باب رساله عملیه مصلحت در اجابت ندیدم که مبادا توهم بعضی حقایق را بپوشاند و موجب بهانه معرضین از حق شود یا فی الجمله شائبه‌ای در این امر بزرگ که حق تعالی در این زمان اتماماً للحجه عنایت فرمود پیدا گردد. (از نامه ۳۳ همان کتاب) فلسفه را مطلقاً نه تنها مایه یگانگی و اتحاد و راه‌گشا به سوی حقیقت نمی‌داند، بلکه مایه تفرقه و تشتت و گمراهی می‌شناسد: ... اما راه فلسفه که مسلک خواص و دانشمندان است، چون مدار فلسفه و حکمت بر برهان و مدار آن را اگرچه بر موازین منطقیه و قوانین عقلیه تصور کرده‌اند ولی مدار تصدیق آن موازین و تطبیق با آن قوانین، البته بر انظار شخصی و عقول جزئیه است، لاجرم میان فلاسفه و حکما غالباً اختلاف و بیگانگی است. چنانکه میان دو نفر از طراز اول آنها که ارسطو معلم اول و فارابی معلم ثانی باشد موافقت حاصل نیست. پس این راه فی الحقیقه سبب تفریق است نه مایه یگانگی (مقاله دوم از چهار مقاله).

تصوّف را هم دایمی برای ربودن و راهی برای گمراهی می‌داند و به اصرار

برادران، کتابی در ردّ تصوف نوشته بنام "حکّم تشریح احکام دین" ضمن آن، و در آغاز آن چنین می نویسد: و بعد چنین گوید این نادان ناتوان که جمعی از اخوان و جمعی از دوستان کراراً و مراراً در موضوع شریعت و طریقت سؤالاتی نموده اند که اولاً: حقیقت شریعت و معنی طریقت چیست و اساس تصوف که بر تیره های مختلفه شایع است از کجاست و چرا از ظاهر شریعت به کنار شده، آنرا سالکی خاص و سلوکی مخصوص است و با اینکه اکثر افراد مسائل آن به ظواهر شرع استفاده می شود، چرا قامت مجموع آنرا خرقه فقر در بر و تاج سربه سر است؟ و این طایفه را پوشش و روشی دیگر و فزایشی است که همه خاص قلندر است؟ ثانیاً: سلسله شاه نعمت الله که شایعترین تیره هاست در میان فرقه شیعه، به کجا منتهی می شود و این خرقه و رتبه را به که می رساند. ثالثاً: دعوی مشایخ این قوم، قطبیت و ولایت یا شیخوخیت و دعوت است و کسی که خواهد به آنها سرسپارد و دست بیعت دهد چرا جدیدالاسلام گویند. و این ضعیف در اسعاف تسویف می نمود. چه، می دانست که بسیر اختلافات، مناسبات نفوس است. شاید بعضی حقیقت گویی ما را مجاز گیرند و معنی جمع ما را صورت تفریق انگارند و بیان ما را بعنوان ردّ بر فرقه ای دیگر تلقی کنند و از ادراک حقیقت امر محجوب مانند. تا این اوان که بعضی از اعظم دوستان و افاحم اخوان به اصرار قطع اعذار نمود "لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة" پس مستعداً من الله و متوکلاً علیه در طی سه مقام انجام کلام می دهد.

در طی این کتاب ضمن اشاره به حقایق بسیاری از عالم هستی از راه حس و شهود به سوابق بزرگان این مکتب و ادعاهای آنها اشاره می کند. علاوه بر هر آنچه که گفته شد، وافزون بر همه علوم اجتماعی، آن بزرگوار در علم جفر استادی بی بدیل بود. آنان که با این علم ولو اسماً آشنایی دارند،

می‌دانند که علم جَفر جامع مخصوص خاصان خداست و به قول خود او:
 در این کار آنکس توانا بود که بر رتبه کون دانا بود
 از این رو شد این علم خاص ولی نشد محرم راز آن هر دلی
 ایشان را نوادِ استادان این فن بوده که خود قاعده‌ای مخصوص در تعلیم
 این علم والابداع کرده، در حالیکه ظاهراً خود استادی نداشته است. این
 قاعده مخصوص را در طی حدود ۷۰ بیت شعر مثنوی به اضافه یک قطعه
 به نام "انجام کلام" سروده و کلاً بنام "قائده الحائریه فی جفرالجامع"
 می‌نامد که با این ابیات شروع می‌شود:

پس از حمد یزدان و نعت رسول	چنین گوید این حائری جهول
که در جفر عمری بسر برده‌ام	بسی خون دل از پی‌اش خورده‌ام
مرا مدتی بود حالی پریش	که تا بردمی بهره در خورد خویش
پس از رنج بسیار و عزم زیاد	گرفتم از این علم غنم و مراد
لمن کان غنم علیه الغرام	که بی‌رنج حاصل نگردد مرام
ز غیبیم دری عاقبت باز شد	دلم آگه از سرّ این راز شد
بدانستم آخر که این علم راد	ز الهام غیب است نزد اوستاد
بلی رهنمایی ببایست داشت	ولی دیده بر فضل یزدان گماشت
از این علم فرخنده هوشیار	بجز فهم و دانش توقّع مدار
میسر از آن می‌نگردد معاش	نخواهد شد این علم دکان آش
مکن هیچ از اسرار غیبی سؤال	که مردود گردی و آشفته حال
گرت زان هوایی بسر اندر است	تو را نیز سودایی اندر سراسر است
یکی قاعده زانکه ماراست خاص	به ما دارد از فضل حق اختصاص
بمنظم آوریم از پی یادگار	که از ما بماند در این روزگار
کنون اندرین راز سرپوش دار	حدیثی که میگویمت گوش دار

هم او مرز و گردنه‌های صعب‌العبور زمان و مکان را درنوردیده و چشم و گوش بی‌پرده داشت، با اینهمه چون دریا آرام بود و بسیار خوددار. و از خوارق عادات و کشف و کرامات از او جز در موارد اضطرار چیزی دیده نمی‌شد، که کرامت اولیاء را اضطرار است. ولی اگر هم آنها که پاره‌ای از برادران خود شاهد آنها بوده‌اند نوشته شود خود کتابی خواهد شد، گرچه هرگز قصد از شناساندن او این مطلب نیست، بلکه معرفی افکار بلند اوست که حساً و شهوداً بنحوی که قبل از او کاملاً بی‌سابقه بوده‌است همه معارف هستی را با گفتن: به خواست خداوند عزوجل و به یاری حضرتش بی‌پرده، پرده نادانی همگانی و این حجاب ظلمانی را از چهره این دین مبین بگشایم و شمه‌ای از شهود حقایق آن بکام بشرعالم بچشانم. آنمقدار که می‌شد، بیان کرده و گفتنی‌ها را با چشم گفته برای آنها که با چشم توانند شنید.

وبالآخره در نیمه شب جمعه ششم ذیقعدة ۱۳۶۷ قمری (۱۳۲۷/۵/۲۹ شمسی) به دنبال یک بیماری نسبتاً کوتاه دارفانی را بدرود می‌گوید. غیر از وصیتنامه‌ای در مورد فرزندان و مال مختصرش، وصیتنامه دیگری کوتاه ولی پرمعنا هم از او باقی می‌ماند تا آنهایی که درباره‌اش غلوه کرده‌اند بیدار شده و به خود آیند.

وصیتنامه شیخ عبدالرحیم غفر عنه:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، صلى الله على محمد وآله الطاهرين، أشهد الله و ملائكته وانبيائه و رسله، انى اشهد ان محمداً عبده و رسوله و ان علياً و الاثمه من ولده اولياء الله و خلفاء رسوله، و بعد تشكر و حمد ميكنم خداوند عدل يگانه را كه مرا در خانه ايمان تولد نمود و در مدارج آن ترفع فرمود تا آنكه به جايى رسانيد كه مراتب معارف آنرا بالحس و العيان، كميات را زياد و كيفيات آنرا تقويت فرمود، اميدوارم انشاء الله تعالى يکنفر مسلمان باشم. ولا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم، اگر كسى درباره من سخنى گوید كم يا زياد، از من نخواهد بود.
فى شهر رمضان المبارك ۱۳۶۷.

قبرنوشته بی مانندی كه بخط خودش یادگار مانده بود و روى قبرش نوشته شده، خود سندی گویا از يك دوره زندگی پرافتخار و پرثمر و مرتبه متعالی اوست:

صورت ماينقش على لوح القبر فى كل مكان:

بسم الله الرحمن الرحيم - الاكل شئى هالك غير وجهه
الحمد لله الذى خلق الموت و الحياة ليبلوكم ايكم احسن عملاً و الصلوة على انبياء الله و خلفائه و مظاهر امره و امنائه و اخص بافضلها افضلهم و باكملها اكملهم محمداً و آله و لا ابغى عنهم حولاً و بعد هذا قبر من دخل فى الدنيا غريباً و عاش فيها غريباً و خرج منها غريباً، قد نال منها المراد كما اراد فعاد الى المعاد على الميعاد، فضلاً من الله رضى الله عنه فى الآخرة كما ارضاه فى الاولى و هو

الشیخ عبدالرحیم بن الشیخ عبدالحسین بن الشیخ محمد حسین صاحب الفصول غفرالله ذنوبهم و ستر عیوبهم. وقد ضمن صاحب هذا القبر لوفاده وقاصده ان يقضى الله بفضلہ حاجه له و يحل مشكله بشرط ان لا يكون و

فوده للامتحان و رجائی بفضل الله تعالى ان لا يخيب عبده فى هذا الضمان

هرکه آید از صفا براین مزار مشککش را حل نماید کردگار

گر جفا دیدی قدم دیگر منه و وفا دیدی دل از ما برمدار

و قد انتقل الى الدنيا فى ارض كربلا حائراً الحسين عليه السلام فى اول الساعة الثالثة من اليوم الثانى من الشهر الثالث من السنة الاولى من المائة العاشرة من الهجرة الاحمدية على الهاجر صلوة ابدية و عاش فيها قريباً من عشرين سنة مشتغلاً على مشايخها و مشايخ النجف الاشرف بالعلوم الدينية ثم تحول الى اصبهان و اقام بها عشر سنين مقيماً للوظائف الشرعية ثم عاد الى كربلا و استسعد بالتشرف فيها عشر سنين ثم اقتضا اضطراب العراق و انقلاب الافاق مهاجرته منها فرجع الى طهران وبقى هناك برهة من الزمان - ثم ارتحل من الدنيا الى الاخرة بحمد الله و حسن توفيقه سالماً غانماً فرحاً مسروراً قائلاً:

وفدت على الكريم بغير زاد من الحسنات والقلب السليم

و حمل الزاد اقبح كل شئى اذا كان الوفود على الكريم

بعد از دفن جسد، شاعر بلندپایه و خوش ذوق، افسر خوانسار که از ارادتمندان بود، دو بيتی ذیل را که گویای سال رحلت او نیز میباشد سروده و در پایان متن فوق بر روی سنگ قبر نقش شده است:

رفت از دنیای فانی سوی جنات النعیم

ثانی اثنین کمیلی در صراط المستقیم

سال فوت او افسر خوانسار گفت

مات مولائی فقیه ابن‌الفرقیه عبدالرحیم^(۱)

ترجمه: آگاه باشید که هر چیز غیر از وجه خداوند متعال، از بین رفته است، سپاس خداوندی را که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامین از شما از نظر عمل و کار برترید و درود بر پیامبران او و خلفاء و مظاهر امر و امینان او که مخصوص گردانید افضل آنها را به افضل و اکمل آنها را به اکمل صلوات خود که محمد و آتش باشند، که از آنها هرگز به دیگری رو آور نیستیم.

و بعد این قبر کسی است که در دنیا غریب آمد و در آن غریب زندگی کرد و از آن غریب رفت و محققاً از دنیا آنچه را که خواسته بود بدان دست یافت و به بازگشتگاه خود بازگشت بر حسب وعده‌ای مقرر بسبب فضلی که خداوند متعال با او داشت که از او راضی باد در آخرت همچنانکه او را در دنیا راضی گردانید و او شیخ عبدالرحیم فرزند شیخ عبدالحسین فرزند شیخ محمد حسین صاحب‌الفصول میباشد که خداوند گناهشان را بیامرزد و عیوبشان را ببوشاند.

و بتحقیق صاحب این قبر ضمانت می‌کند برای زیارت کننده و قصد کننده خود که خداوند بفضل خود حاجت او را بر آورد و مشکلی را حل نماید بشرط اینکه این زیارت او برای امتحان نباشد و امیدوار است که خداوند بفضل خود این بنده‌اش را در این ضمانت ناامید نگرداند.

۱ - شمارش مصراع آخر با حروف ابجد سال ۱۳۶۷ قمری را که سال فوت ایشان میباشد بدست

می‌دهد.

هرکه آید از صفا براین مزار مشکش را حل نماید کردگار
گر جفا دیدی قدم دیگر منه و وفا دیدی دل از ما بر مدار

بدنیا آمد در کربلا حائرالحسین علیه السلام در ساعت اول روز دوم ماه سوم (ربیع الاول) یک هزار و دویست و نود و چهار از هجرت احمدیه که براوباد صلوات ابدیه و زندگی کرد در آن شهر نزدیک به بیست سال که درس می‌گرفت از مشایخ آن شهر و مشایخ نجف اشرف علوم دینی را، سپس به اصفهان منتقل و در آن شهر ده سال برای اقامه وظائف شرعی اقامت نمود، سپس به کربلا معاودت کرده و ده سال در آنجا ماند، پس از آن ناآرامی عراق و انقلاب آفاق، مهاجرت او را از آنجا به تهران اقتضا کرده و مدتی در آنجا ماند.

سپس از دنیا به سوی آخرت رحلت کرد با حمد و سپاس خداوندی و حسن توفیق او سالم، غانم، خوشحال و مسرور، در حالی که می‌گفت: وارد شدم به پیشگاه خداوند کریمی بی‌زاد و راحله‌ای از حسنات و با قلبی سلیم، و چه زشت است حمل زاد و توشه با خود، وقتی که بنده وارد شود به پیشگاه خداوند کریمی.

برابر وصیت خود او، وی را در باغ شخصی خود دفن و در کنارش مسجدی بنا کردند، که امروزه به "مسجد حائری" در تهران خیابان هاشمی چهارراه کارون موسوم است.

یادش گرامی و راهش مستدام باد.